

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی الف

سال دوازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۴۶

شیوه خاص مولوی در بیان موضوع «غفلت ممدوح و مذموم»

با استفاده از تمثیل و حکایت

(ص ۲۸۱-۳۰۱)

اسماعیل بهرامی^۱، علی حیدری (نویسنده مسئول)^۲، مسعود سپهوندی^۳

تاریخ دریافت مقاله: تابستان ۹۷

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۹۷

چکیده

مثنوی شاهکار عرفانی مولانا از معدود آثاری است که در عین دیرینگی، از بسیاری جوانب همچنان تازگی و طراوت خود را حفظ نموده است. یکی از جنبه‌های تازگی این اثر، استفاده از تمثیل و رمز در بیان مفاهیم عرفانی است. بعلاوه در میان آثار کهن، چشمگیرترین اثر ادبی که تمثیل در آن بسیار به چشم می‌خورد مثنوی مولوی است. مولانا برای نزدیک کردن مطالب عرفانی به ذهن و فهم و ادراک شنوندگان و همچنین تبیین مقصود خود به تمثیل متوسل شده است و هر قدر که مسئله‌ای مبهم‌تر و پیچیده‌تر باشد بر تعداد تمثیلهای میافزاید. با وجود این که مولوی در حکایات تمثیلی تحت تاثیر سبک و سیاق قصص قرآنی است اما در تمثیل دارای سبک شخصی است.

در این تحقیق که به روش توصیفی-تحلیلی نوشته شده است، حکایات و تمثیلهای مربوط به موضوع «غفلت ممدوح و مذموم» و شیوه سمبل‌پردازی در این تمثیل‌ها بررسی می‌شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مولانا تنها از یک تمثیل برای بیان غفلت ممدوح استفاده کرده است اما تمثیلهای زیادی را برای توضیح غفلت مذموم به کار برده است. سمبلها و رمزهای غفلت در مثنوی خواب (برای غفلت ممدوح و مذموم)، چنگ، شب، پنبه، پرده و تخم هستند. مولانا علت غفلت آدمی را نفس، آرزو، دنیا و نعمتهای آن، گستاخی و نعمتهای خداوند میدانند.

کلمات کلیدی: مثنوی معنوی، تمثیل، رمز، غفلت ممدوح، غفلت مذموم

الف: تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده اند

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، ایران (aheidary1348@yahoo.com)

۳- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

Mowlavi;s specific procedure of expressing the topic of “praised and dispicable neglectness”

Esmaeel Bahrami^۱, Ali Heidari^۲, Masoud Sepahvandi^۳

Abstract:

Mowlavi's mystical masterpiece of Mathnavi is one of the few works that, in the same period of time, has kept its freshness and freshness in many respects. One of the aspects of the novelty of this work is the use of allegory in the expression of mystical concepts. In addition, among the ancient works, the most striking literary work in which allegory is very much seen is Rumi's Masnavi. Rumi has turned to allegory to bring mystical content closer to the mind, understanding and perception of the audience, and also to explain his purpose to the allegory, and as much as a more vague and complex issue, he adds to the number of allegories. Although Rumi is influenced by the style of Quranic stories in allegorical anecdotes, he has a personal style in allegory.

In this descriptive-analytic research, the narrations and allegories related to the topic of "neglected and discursive neglect" and the way of making symbols in these allegories are examined. The results of the research show that Mowlana used only one analogy to convey the neglect of Mamdouh But he has used allegories of wandering to explain the neglected neglect. The symbols and codes of neglect in the sleepy Mathnavi (for neglected and neglected), harp, night, cotton, curtains and eggs. Maulana knows the cause of human neglect as the soul, the will, the world and its blessings, God's rudeness and blessings.

Keywords: Mowlavi's Mathnavi, allegory, secret, praised neglectness, dispicable neglectness

^۱ Department of Persian literature & language of Khorramabad unit, Azad and Islamic university of Khorramabad, Iran (esmaeilbahrami۱۳۴۴@gmail.com)

^۲ Department of Persian literature & language of Khorramabad unit (responsible writer), (aheidary۱۳۴۸@yahoo.com)

^۳ Department of Persian literature & language , Lorestan university , Iran (Masood.sepahvandi@yahoo.com)

۱- بیان مساله

عرفان به عنوان گونه‌ای از شناخت خدا و جهان هستی و انعکاس این شناخت در زندگی درونی و برونی انسان در آثار ادبی به ویژه شعر بازتاب یافته است. شاعران عارف با توجه به ذوق خود و معیارهای ادبی حاکم بر ادبیات، به بازنمود معرفت شهودی یا تجربه‌های تجربیدی از طرق و شیوه‌های گوناگون ادبی پرداخته‌اند. یکی از این شیوه‌های ادبی، تمثیل است که در آثار عرفانی و خصوصاً مثنوی مولوی، مهمترین شکل یا فرم ارائه معرفت عرفانی است. مثنوی از معروفترین آثار عرفانی به شیوه تمثیلی است که به رمز (سمبل) نیز اهمیت فوق العاده‌ای داده است.

تمثیل یکی از شیوه‌های فن بیان است که گوینده در دو حالت از آن در کلام خود استفاده میکند: اول زمانی است که قصد دارد امری عقلی و غیر قابل تجربه را برای مخاطب مجسم کند و دوم زمانی است که قصد دارد برای اقناع ذهن مخاطب، از شباهت بین یک امر با امر دیگری استدلال کرده و مفهوم مورد نظر خود را به مخاطب القا کند.

تمثیل و رمز در ادبیات فارسی و خصوصاً ادبیات تعلیمی دارای ارزش و کاربرد فراوانی است و متون تعلیمی-تمثیلی مانند مثنوی مولوی از مهمترین متونی هستند که قابلیت مضمون‌پردازی و مفهوم‌سازی به کمک تمثیل و نماد را دارند. از سوی دیگر تعلیم عرفانی و اخلاقی اگر در قالب تمثیل و نماد و رمز ارائه شوند، قابل فهم‌تر و نیز تاثیرگذارترند. در این میان مولانا در مثنوی مولوی از این شیوه بیانی استفاده فراوانی کرده است. یکی از مفاهیمی که در عرفان اسلامی کمتر بدان پرداخته شده، غفلت و خصوصاً معنای مثبت آن و به اصطلاح «غفلت ممدوح» است. در این مقاله به بررسی حکایات و تمثیلهایی که مولانا برای آموزش موضوع غفلت ممدوح و مذموم از آنها استفاده کرده است، می‌پردازیم.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

تمثیلات در مثنوی علاوه بر این که مثنوی و سخن مولانا را جذاب و دل‌انگیز کرده‌اند، تاثیر عمده‌ای بر مخاطبان در درک بهینه اهداف مولانا و رسیدن به معرفت و کشف و شهود مضامین عرفانی دارند، بنابراین شناخت این داستانها و رمزگشایی آنها برای دریافت پیام و اندیشه‌های متعالی مثنوی ضروری است. از سوی دیگر، درک مباحث مثنوی، بدون نقد و تحلیل تمثیلات ممکن نیست، برای نیل به مباحث عرفانی مثنوی، باید سیر اندیشه و رشته تداعی ذهنی مولانا را که با کمک تمثیلات متعدد به یکدیگر متصل شده، دنبال کرد تا به افق فکر مولانا چنانکه سزااست، نزدیک شد.

۱-۳- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله، توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای

گردآوری شده‌اند و سپس با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا، تجزیه و تحلیل شده‌اند.

۱-۴- پیشینه تحقیق

موضوع تمثیل در مثنوی، تاکنون، مورد تحقیق بسیاری از ادب‌پژوهان قرار گرفته است، اما با جستجو در منابع اطلاعاتی، تحقیقی که موضوع غفلت را در حکایات تمثیلی مثنوی بررسی کرده باشد، یافت نشد. منابع و تحقیقاتی که به نحوی با موضوع این مقاله در ارتباط هستند، شامل موارد زیر است:

پورنامداریان (۱۳۷۵) در «رمز و داستانه‌های رمزی در ادب فارسی»، به بررسی تمثیل در مثنوی و رمزگشایی پاره‌ای از رمزها پرداخته است.

ماه نظری (۱۳۹۳) در مقاله نقش تمثیل در داستان‌های مثنوی، تمثیل‌های مثنوی را بیشتر از نوع تمثیل آراء و عقاید می‌داند که در آن شخصیتها مفاهیم انتزاعی را مُمثل میکنند. مرغوب و دیگران (۱۳۹۷) در مقاله زیباشناختی تمثیل در مثنوی مولانا با گرایش حس نوستالژی «نقش نوستالژی را در ساخت تمثیلات عرفانی مثنوی بررسی میکنند. جهان دیده کوده‌ی (۱۳۹۲) در مقاله ساختار و ساخت‌آفرینی تمثیل در مثنوی معنوی» خاستگاه و ساختار روایی تمثیل در مثنوی را مورد مطالعه قرار داده است.

۲- تمثیل در لغت و اصطلاح

تمثیل در لغت «مثله به، شبیهه. و تمثله به؛ تشبه به. مثل الشیء بالشیء؛ سوی به و قدر تقدیره (اساس البلاغه، زمخشری: ۴۲۰) و «عبارۀ عن قول فی شیء یشبه قولاً فی شیء آخر، بینهما مشابَهه، لیبین احدهما الاخر و صوره و یدنی المتوهم من المشاهد (مجمع البحرین، الطریحی: ۱۶۸) و در لغت فارسی هم مثل به معانی مانند، قصه، عبرت و اندرز آمده است. (فرهنگ فارسی، معین: ۳۸۵۷)

«خاستگاه تمثیل بیشتر فلسفه و کلام است تا ادبیات. تمثیلها اغلب مذهبی‌اند.» (تمثیل، مک کوئین: ۳) اصطلاح تمثیل در میان منطقیان و فقها نیز رایج است. ایشان یا تمثیل می‌گویند یا استدلال تمثیلی و یا قیاس اصولی و فقهی. منطقیان چون تمثیل را یکی از اقسام حجت و استدلال می‌شمارند به آن «استدلال تمثیلی» می‌گویند. (قواعد المرام فی علم الکلام، البحرانی: ۳۳-۳۴) به هر حال تمثیلها از جهتی با ادبیات پیوند دارد و از جهتی با دین و تصوف. به همین جهت هم در کتب بلاغی و هم در متون عرفانی تعاریفی برای تمثیل آورده شده است.

تمثیل در ادبیات به معنی داستان یا داستانی است که برای توضیح و توجیه امری معقول و دشوار می‌آید. نویسنده ادبی به خاطر محسوس بودن و روشنتر بودن و هم جذابتر بودن حکایات، برای توضیح مطلبش از تمثیل استفاده میکند.

تمثیلهای «خواه در نظم، خواه در نثر، خواه در نمایشنامه، پیرنگ داستانی منسجمی دارند، اما نویسندگان آنها از خوانندگان انتظار دارند تا یک معنای ثانوی و عمیقتر اخلاقی، سیاسی، فلسفی یا دیدنی را در ورای قصه تشخیص دهند.» (صور خیال در شعر فارسی. شفیع کدکنی: ۸۵) در تمثیل همیشه قصد تعلیم وجود دارد (رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی. پورنامداریان: ۱۴۲) و «برای توضیح و تبیین معنی به کار میرود و قالبی است در خدمت ادبیات تعلیمی. تمثیل با تجسم بخشیدن و تصویر کردن مفاهیم انتزاعی و عقاید دینی و اخلاقی، امر آموزش به عوام و ذهنهای مبتدی را ساده میکند. تمثیل با حسی کردن امور انتزاعی، به آگاهی ذهنی شکل میدهد و آن را تثبیت میکند. پس کارکرد تمثیل زمانی است که بیان اندیشه دشوار است. شاعران و نویسندگان ایرانی، تمثیل را بهترین ظرف برای بیان افکار و اندیشه‌های عرفانی، دینی، اخلاقی و فلسفی خود یافته‌اند. (بلاغت تصویر. فتوحی: ۲۷۳)

۲-۴- جایگاه و انواع تمثیل در مثنوی

مثنوی پژوهان، مقصود مولانا از داستان‌پردازی را در سه مورد: بیان نکات عرفانی، (در سایه آفتاب، پورنامداریان: ۲۸۹) جلب توجه خواننده (همان: ۲۸۵) و ساده کردن مطالب مشکل برای ذهن خواننده خلاصه کرده‌اند. در مورد سوم، مولانا با پرهیز از کاربرد تاویل‌های پیچیده و دور از ذهن و بخصوص با استفاده از تمثیلهای ساده، مطالب مشکل فقهی و فلسفی و عرفانی را برای مخاطبانش به صورتی بسیار ساده بیان میکند.

«تمثیلهای و قصه‌های مثنوی مقدمه شناخت مثنوی و راه ورود به دنیای آن است و کسانی که از این راه کوتاه با مثنوی آشنا میشوند نسبت به کسانی که به وسیله تفسیرهای لفظی و تقریرهای تاریخی قصد شناخت مثنوی را دارند؛ خیلی بیشتر مثنوی را خواهند شناخت و نکته‌های تازه‌تری از آن را کشف خواهند کرد (بحر در کوزه، زرین کوب: ۱۳)

هر تمثیلی از جمله روایات تمثیلی مثنوی، دو طرف دارد؛ نخست دال که همان صورت ظاهر روایت است و دوم مدلول، یعنی معنای نهفته‌ای که روایت، قصد دلالت ذهنی به سمت و سوی آن را دارد و نهایتاً خود دلالت یعنی نحوه ارجاع ذهن از دال به مدلول. در تمثیل عموماً این دلالت از نوع تشبیه اجمالی است نه تفصیلی.

تمثیل در مثنوی به سه شکل است: اول «مثال داستانی» یا تمثیلهایی که در بین مردم رواج دارند، مانند تمثیل خاله خرسه (۲/ ۲۱۵۵-۱۹۳۲) دوم، تمثیلهای استدلالی که مهمترین تمثیلهای مثنوی هستند و به نظر می‌آید در لحظه ضرورت از ذهن مولانا عبور کرده است. و سوم که پرکاربردترین تمثیل در مثنوی نیز است، استفاده از حکایتهای تمثیلی کوتاه و بلند است که برای ملموس کردن حقایق و مفاهیم ذهنی از آنها استفاده

کرده است که خود به دو دسته تمثیل حیوانی (فابل) و تمثیل انسانی (پاربل) تقسیم می‌شود. تمثیل انسانی نیز خود به دو دسته «مثل‌گذاری یا مثل‌گویی» و «داستان مثل» تقسیم می‌شود. مثل‌گذاری، تمثیلی است که در آن اصلی بزرگ و اخلاقی (مُمثل) قبل یا میانه یا پس از حکایت تمثیلی (مُمثل‌به) بیان می‌شود و به عبارت دیگر هم «مُمثل» و هم «مُمثل‌به» حضور دارند. «داستان مثل» تمثیلی است که در آن بی‌هیچ مقدمه‌ای حکایت تمثیلی (مُمثل‌به) گفته می‌شود و از موضوع اخلاقی (مُمثل) سخنی به میان نمی‌آید، پس خواننده خود به بعد دور قضیه دست می‌یابد. زرین کوب انواع تمثیل را در مثنوی «به وسیله نقل قصه، از طریق سوال و جواب، از طریق تمسک به آیات قرآنی، از طریق استشهاد به احادیث نبوی و قدسی، و در بعضی موارد به طریق تشبیه و تصویر و در پاره‌ای اوقات به طریق کنایه می‌داند». (جست و جو در تصوف ایران، زرین کوب: ۳۰۰)

۳- غفلت

غفلت دارای مفهوم وسیع و گسترده‌ای است که هرگونه بی‌خبری از شرایط زمان و مکانی که انسان در آن زندگی می‌کند و از واقعیتهای فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی به انسانها می‌دهد را شامل می‌شود. بی‌خبری از این واقعیتهای و نداشتن موضع‌گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسانهاست، خطری که هر لحظه ممکن است دامان انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که میتواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد.

آیات متعددی از کلام وحی به غفلت اختصاص داده شده است. (اعراف: ۱۷۹ / انبیاء: ۹۷ / کهف: ۲۸ / یونس: ۷-۸) در منابع روایی اسلام نیز، روایات تکان دهنده‌ای پیرامون عواقب سوء غفلت و آثار زیانبار آن وارد شده است، بطور مثال هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به معراج رفت، خطابهایی از سوی خداوند به او شد، از جمله: «یا احمد انت لا تغفل ابدا من غفل عنی لا ابالی بای واد هلك: ای احمد! هرگز غافل مشو، هرکس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود شود، اعتنا نمی‌کنم (ارشاد القلوب الی الصواب، دیلمی، ج ۱: ۲۱۴) این بیان به خوبی نشان می‌دهد که عاقبت غفلت از خداوند، هلاکت و نابودی است. امیر المومنین علی (ع) نیز در عبارتی کوتاه و پر معنی می‌فرماید: «الغفله اضر الاعداء»: غفلت ز بزرگترین دشمنان است. (غررالحکم و درر الکلم، آمدی، ج ۷:

(۲۹۵)

از آنجا که مسائل اخلاقی، دارای مرزهای معینی است؛ باید حد و مرز هر خلقی را شناخت و آن را مراعات کرد و اگر خلاف این عمل شود، آن فضیلت اخلاقی به ضد خود

تبدیل میشود. مثلاً دلیری خوبی پسندیده است اما اگر در آن افراط شود به گونه‌ای که مایه گستاخی و تهور شود خوبی ناپسند است. غفلت بجا نیز عین حکمت است و در غیر این صورت عین نکبت است. بنابراین غفلت به غفلت محمود و مذموم تقسیم میشود.

۳-۱- توضیح غفلت (ممدوح و مذموم) در مثنوی بدون تمثیل

غفلت محمود

در غفلت ممدوح، حیات این جهانی قائم به غفلت است و فروریختن این غفلتها معادل فروریختن معشیت و نظام دنیاست. «منظور از غفلت ممدوح، سرگرم بودن به کاری و ندیدن و نپرسیدن از عواقب آن است. فقط در آخرت است که چشمها به عواقب امور باز میشود، نزاعها خاتمه مییابد و خداوند در باب همه کشمکشها و اختلافات داوری نهایی خواهد کرد. (حکمت و معیشت، سروش، ج ۲: ۳۰۷)

به اعتقاد مولانا اگر غفلت و بی خبری نبود کار جهان نظام نداشت و کسی با عشق و علاقه به دنبال کاری نمی رفت و تن به تلاش و کوشش نمی داد. بنابراین اگر این غفلت نبود دنیا در هم می ریخت اما همین غفلت باعث میشود که آدمی فرجام کار را نبیند. «ستون بقای عالم غفلت بشر است، و اگر انسان هوشیاری و خردمندی کامل داشت نظم جهان و ترتیب معاش و چگونگی تنازع بقاء بر این حال که میبینیم نمی گذشت و وضع زندگی بکلی تغییر می کرد؛ پس مقتضی حکمت آفرینش این است که بشر در حالت غفلت بماند و زد و خورد و جهد و تلاشو تنازع و تنافس حیات را ادامه بدهد تا نظام خلقت برقرار بماند. (مولوی نامه، همایی: ۱۴۶)

پس ستون این جهان خود غفلت است	چيست دولت؟ کاین دوا دو با لت است
اولش دو دو ، به آخر لت بخور	جز درین ویرانه نبود مرگ خر
تو به جد کاری که بگرفتی به دست	ست عییش این دم بر تو پوشیده شده
زان همی تانی به دادن تن، به کار	که بپوشد از تو عییش کردگار
همچنین هر فکر که گرمی در آن	عیب آن فکرت شدست از تو نهان
بر تو گر پیدا شدی زو عیب و شین	زو رمیدی جانت، بُعد المشرقین
حال کاخر زو پشیمان می شوی	گر بود این حالت اول، کی دوی؟
پس بپوشید اول آن بر جان ما	تا کنیم آن کار بر وفق رضا

(۴ / ۱۳۳۱-۱۳۳۸)

غفلتی که مولانا آنرا ستون بقای این عالم میداند، غفلتی است محمود که سبب رونق دنیاست. اگر هوشیاری بر غفلت چیره شود و آن را محو سازد، این عالم پست و خوار میگردد. از جهان غیب اندکی از هوشیاری به عقل داده میشود تا حرص و حسد آدمی را

مقهور خود سازد و اگر این هوشیاری بیشتر شود همه عوامل و تمهیدات زندگی و جنبش انسانها از میان می‌رود.

استن این عالم ای جان غفلت است	هوشیاری این جهان را آفت است
هوشیاری زان جهان است و چو آن	غالب آید، پست گردد این جهان
هوشیاری آفتاب و حرص یخ	هوشیاری آب و این عالم وسخ
زان جهان اندک ترشح میرسد	تا نغرد در جهان حرص و حسد
گر ترشح بیشتر گردد ز غیب	نی هنر ماند در این عالم نه عیب

(۲۰۸۱/۱-۲۰۷۷)

مولانا به عنوان یک عارف و آشنا به اسرار و حقایق عالم، ستون جهان را بر پایه غفلت میداند و لذا خواستار بیرون آمدن کامل از آن نیست. او آگاهی از اسرار غیب را به نفع انسان نمیداند زیرا هر کسی ظرفیت وجودی او آن اندازه نیست که بتواند خواست و مصلحت خداوند را درک کند.

غفلت تاحدی لازمه زندگی این دنیاست تا انسان در این دنیا بماند. حکمت پروردگار گاهی این غفلت را پدید می‌آورد. غفلت آدمی از حکمت و نعمت خداوند است تا به واسطه آن بتواند در این دنیا بماند و زندگی کند: اما این غفلت نباید آن حد باشد که آدمی را از خدا ببرد و آدمی خداوند را فراموش کند. مولانا معتقد است هر فضیلت و رذیلت باید به جای خود به کار رود، وی معتقد است اگر غفلت در جای خود باشد عین حکمت است و هوشیاری اگر در جای خود نباشد عین آفت است، به همین سبب وی غفلت و بی‌خیالی را بنای عالم و نقطه مقابل آن، هوشیاری را آفت معرفی نموده است:

غافل هم حکمت است و این عمی	تا بماند لیک تا این حد، چرا؟
غافل هم حکمت است و نعمت است	تا نپرد زود سرمایه ز دست

(۲۶۱۰-۲۶۰۹ / ۴)

به عقیده مولانا اگر این غفلت آدمی بدان جا رسد که از حد متعارف خود خارج و به گونه‌ای شود که سبب مقابله با خداوند و ندیدن الطاف و نعمتهای او شود و آدمی هر عملی را که انجام می‌دهد از خود بداند؛ آن‌گاه این غفلت، تبدیل به غفلت مذموم می‌شود که همچون زهر برای آدمی خطرناک است و عقل را زایل می‌کند:

لیک نی چندان که ناسوری شود	زهر جان و عقل رنجوری شود
----------------------------	--------------------------

(۲۶۱۱ / ۴)

غفلت مذموم

عارفان غفلت مذموم را سرگرم بودن به دنیا و غافل بودن از ایده‌آل‌های انسانی میدانند. «غفلتهای مذموم، غفلتهایی هستند که آدمی را به افق حیوانیت نزدیکتر خواهند کرد زیرا

حیوانات غافل اند و از غفلت خود نیز غفلت دارند. مقام غفلت شناسی و غفلت شکنی درخور آدمیان است نه حیوانات و به میزانی که آدمی از این مقام دور شود به افق انسانیت نزدیکتر میگردد. (حکمت و معیشت، سروش، ج ۲: ۳۱۰)

مولانا معتقد است هر رنجی که انسان در این دنیا متحمل میشود آسانتر از دوری حق و غفلت از اوست، زیرا این ناگواریها بالاخره به سر میآید اما غفلت از حق بسرآمدنی نیست و بخت و اقبال از آن کسی است که جانی آگاه داشته باشد:

جور دوران و هر آن رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلت است
ز آنک اینها بگذرند آن نگذرد دولت آن دارد که جان آگه برد
(۱۷۵۶-۱۷۵۷ / ۶)

مولوی غفلت نکوهیده را ناشی از گستاخی به حضرت حق میداند؛ در نظر مولانا اگر کسی به حضرت حق حرمت قائل شود، غفلت او از میان رفته و چشم دلش از عوارض نفسانی پاک میشود:

غفلت و گستاخی این مجرمان از وفور عفو تست ای عفولان
دایماً غفلت ز گستاخی دمد که برد تعظیم از دیده رمد
(۴۰۹۵-۴۰۹۶ / ۵)

کسانی که از یاد خداوند غافل میشوند، روز قیامت نابینا محشور میشوند:

نعت من اعرض هنا عن ذکرنا عیشه ضنکاً و نجزی بالعمی
(۳۵۴ / ۳)

مولانا، غفلت را بدترین مرگ میداند:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان که بد مرگی است این خواب گران‌زان
(۸۰۱ / ۶)

مولانا در «حکایت آن پاسبان که خاموش کرد تا دزدان رخت تاجران بردند به کلی، بعد از هیهای و پاسبانی میکرد» معتقد است هرچند بیداری دیر هنگام و بازگشت از کژی و ناراستی در اواخر عمر لطف و جذابیتی ندارد، لیکن پافشاری بر غفلت بسی نامطبوعتر است و نباید از یاد خداوند غافل بود:

چون که عمرت بود دیو فاضحه بی نمک باشد اعوذ و فاتحه
گرچه باشد بی نمک اکنون حنین هست غفلت بی نمکتر ز آن یقین
(۵۵۷-۵۵۸ / ۶)

مولانا غفلت را مایه جادویی میداند:

غفلت و کفرست مایه جادوی مشغله دین است جای موسوی

(۲۳۶۳/۴)

۲-۳- حکایت‌های تمثیلی مثنوی در مورد موضوع «غفلت ممدوح و مذموم»

مولانا در «قصه شاعر و صله دادن شاه» غفلت ممدوح را همچون غفلت گاو میدانند، زیرا اگر گاو از عاقبت پرخوری و پیروی از صاحبش آگاه می‌شد؛ هرگز به راحتی و با آسودگی تن به کار نمی‌داد. آدمی نیز به همین‌گونه است «آنها که از غم جهان دیگر غافل اند در کار دنیا غرق میشوند و هریک به گوشه‌یی از آن می‌پردازند تا دنیا بگذرد، اگر این غفلت نبود، دنیا به هم می‌ریخت. (متن و شرح مثنوی مولانا، استعلامی، ج ۴: ۲۶۹)

گاو گر واقف ز قصابان بدی	کی پتی ایشان بدان دکان شدی
یا بخوردی از کف ایشان سبوس	یا بدادی شیرشان از چاپلوس
ور بخوردی کی علف هضمش شدی	گر ز مقصود علف واقف بدی
پس ستون این جهان خود غفلت است	چیست دولت؟ کین دوا دو بال است

(۱۳۲۸-۱۳۳۱ / ۴)

در داستان «عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود و دزدیدن مشتری گل‌خوار از آن گل، هنگام سنجیدن شکر» (۴/ ۶۲۵-۶۵۲) گل‌خوار، انسانهای دنیا دوست و غافلی است که مشغول لذات دنیای هستند و از حظوظ معنوی غفلت می‌ورزند.

در ادامه داستان «پادشاه جهود که نصرانیان می‌کشت» داستان ضمنی «دیدن خلیفه لیلی را» نقل شده است، مولانا به این نکته می‌پردازد که غیر از عارفان که به حق بیدارند، بقیه در غفلتند، مانند کسی که:

دیو را چون حور بیند او به خواب	پس ز شهوت ریزد او با دیو آب
چونک تخم نسل او در شوره ریخت	او به جوش آمد خیال از وی گریخت
ضعف سر بیند از آن و تن پلید	آه از آن نقشش پدید ناپدید
مرغ بر بالا پیران و سایه‌اش	میدود بر خاک پیران مرغوش
ابلهی صیاد آن سایه شود	میدود چندانک بی‌مایه شود
بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست	بی‌خبر کی اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد به سوی سایه او	ترکشش خالی شود از جست و جو

(۴۲۰/۱-۴۱۴)

مولانا به یاد انسانی جاهلی می‌افتد که به دنبال سایه مرغی میدود و میخواهد آن را بگیرد و بدین صورت انسانهای غافل را تصویر میکند.

داستان «به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش» مرد ناشنوا، تمثیلی از انسانهای غافل است که سخنان عارفان را اخذ میکنند و بر حدس و گمان و قیاس اشتباه

خویش گمان میکنند از عمق آن سخنان آگاهند در حالی که در جهل به سر میبرند.
چون صفیری بشنوی از مرغ حق ظاهرش را یادگیری چون سبق
وانگهی از خود قیاساتی کنی مر خیال محض را ذاتی کنی
اصطلاحاتی است مر ابدال را که نباشد ز آن خبر اقوال را
(۳۴۰۹/۱-۳۴۰۷)

داستان «خاریدن روستایی به تاریکی شیر را به ظن آن که گاو اوست» (۵۰۳/۲ به بعد)
«این داستان بیان حال مقلدانی است که به عظمت شان نام شریف و کلام لطیف حضرت
حق تعالی واقف نیستند و در شب این دنیا در ظلمت و غفلت فرو رفته‌اند و بی‌آنکه قدر نام
و کلام حضرت حق را بدانند، بی‌باکانه بر بان می‌آورند و تعظیمی که درخور آن نام است بجا
نمی‌آورند.» (شرح کبیرانقروی بر مثنوی معنوی مولوی. انقروی، جزو اول از دفتر دوم: ۱۸۴)
داستان «مشغول شدن عاشقی به عشق نامه خواندن و مطالعه کردن عشق نامه در
حضور معشوق خویش و معشوق آن را ناپسند داشتن» عاشق ظاهر بین، سالک خامی
است که با مشغول شدن به نامه، از حق غافل شده است.

مولوی این داستان را در تایید بیت زیر می‌آورد:

پیش سلطان خوش نشسته در قبول زشت باشد جُستن نامه و رسول
(۱۴۰۵/۳)

مقصود مولانا این است که «انسان کامل، واصل به وحدت با حق تعالی به همه چیز
رسیده است. اگر او همچنان به اشتغال خود با اعمال مذهبی ادامه میدهد از بهر آن است
که طالب از ارشاد و تعلیم و سرمشق قرار دادن اعمال وی سود برد.» (شرح مثنوی معنوی،
نیکلسون، ج ۳: ۱۱۲۲) صرف نظر از نکته عرفانی «معیت» که موضوع اصلی در این داستان
است، مولانا در قالب تمثیلهایی، غفلت انسان از معیت خداوند را توضیح میدهد:

یک سبد، پر نان تو را بر فرق سر	تو همی خواهی لبِ نان در به در
در سر خود پیچ، هل خیره سری	رو در دل زن، چرا بر هر دری؟
تا به زانویی، میان آبِ جو	غافل از خود زین و آن، تو آبِ جو
پیش، آب و پس هم آبِ با مدد	چشمها را پیش، سدّ و خلف، سد
اسب زیر ران و فارس، اسب جو	چیست این؟ گفت: اسب، لیکن اسب کو؟
هی نه اسب است این به زیر تو پدید؟	گفت: آری لیک خود اسبی که دید؟
مستِ آب و پیش روی اوست آن	اندر آب و بی‌خبر ز آبِ روان
چون گهر در بحر گوید: بحر کو؟	و آن خیال چون صدف، دیوار او
گفتن «آن کو» حجابش میشود	ابر، تباب آفتابش میشود
بند چشمِ اوست هم چشم بدش	عین رفع سدّ او گشته سدش

بند گوش او شده هم هوش او هوش با حق دار، ای مدهوش او
(۵ / ۱۰۸۳-۱۰۷۳)

مولانا شخص غافل را به شخص خوابیده تشنه‌ای در کنار آب تشبیه میکند که آب به او نزدیک است ولی نمیتواند از آن بنوشد. شخص غافل هم ممکن است تا مرز کشف حقایق پیش رود، اما غفلت وی حجابی برای کشف آن میشود و او هر لحظه برای کشف آن تشنه‌تر و بی‌تابتر خواهد شد:

خفته میبیند عطشهای شدید آب اقرب منه من حبل الوریذ
(۴ / ۳۲۴۱)

جامه خفته خورد از جوی، آب خفته اندر خواب، جویای سراب
(۴ / ۳۳۰۵)

مولانا علت غفلت از معیت خداوند را در ابیات زیر با بیان تمثیلی شرح میدهد:

کی بینی سرخ و سبز و فور را تا نبینی پیش از این سه، نور را؟
لیک چون در رنگ گم شد هوش تو شد ز نور، آن رنگها روپوش تو
چون که شب، آن رنگها مستور بود پس بدیدی دید رنگ از نور بود
نیست دید رنگ، بی نور برون همچنین رنگ خیال اندرون
(۱ / ۱۱۲۴-۱۱۲۱)

در داستان «شکایت کردن پیرمردی به طبیب از رنجوریها...» (دفتر دوم: ۳۱۱۵-۳۰۸۹) خوارزمی اظهار مینماید که پیرمرد نماد و تمثیل انسان غافلی است که امراض معاصی دست تعدی بر و گشاده... بعد از آن به طلب معالجه به سوی طبیب شتافته. (جوهر الاسرار و زواهر الانوار، خوارزمی: ۱۱۴۰)

شهیدی معتقد است داستان «استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور را» (دفتر سوم: ۳۳۹۸-۳۲۶۶) تنبیهی است غافلان را که زیان مال و رنج تن بلاگردان جان است. و از تحمل زیان جزئی که سود کلی را دربردارد، آزرده نباید بود (شرح مثنوی، شهیدی، ج ۵، دفتر سوم: ۵۱۷)

شاه داعی الی الله شیرازی معتقد است مولانا داستان «شکایت استر پیش شتر» را «به مناسبت خبرت و اطلاع و بی‌خبری و غفلت این مثال آورد». (شرح مثنوی معنوی، شیرازی، ج ۲، دفتر ۳: ۶۴)

داستان «نذر کردن سگان هر زمستان» سگی که در سرمای زمستان با خود عهد میبندد که در تابستان خانه‌ای بسازد ولی غفلت باعث میشود، با رسیدن زمستان عهد خود را فراموش میکند:

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه صید نعمت کن به دام شکر شاه
(۳ / ۲۸۹۷)
فصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مُشک بی‌هوش و رنجور شد» (۴ / ۲۹۶)
دباغ تمثیلی از انسانهای مشرک و غافلان است و بوی مدفوع، همان غفلت و از حق است
که بدکاران بدان عادت کرده اند.
در داستان « آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی، یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن دگر
مغرور» (دفتر چهارم: ۲۲۱۲-۲۲۰۲) انقروی معتقد است مقصود از ماهی نیم عاقل، اهل
غفلت است (شرح کبیرانقروی بر مثنوی معنوی مولوی. انقروی، ج ۱۱، دفتر چهارم: ۸۵۶)
شهیدی، در مورد داستان « شاعر و صله دادن» (دفتر چهارم: ۱۱۵۶-۱۲۳۹) مینویسد:
«تنبیهی است غافلان را که حاجت جز به خدا نبرند و جز از او یاری نخواهند». (شرح مثنوی،
شهیدی، ج ۶، دفتر چهارم: ۱۸۰)
داستان آن شخص که بر در سرایی نیم شب سحوری می‌زد... و جواب گفتن مطرب او
را» (۶ / ۸۷۸) شب تیره و تار، غفلت و جهل مردم است که انبیای الهی در آن تاریکی و
تیرگی به راهنمایی و هدایت مردم می‌پردازند.
داستان « دعوی کردن ترک و گرو بستن او که دزدی از من چیزی نتواند بردن» تُرک،
انسان غافلی است که از حیل‌های روزگار در غفلت است.
مولوی در خطاب به این انسان غافل می‌گوید:

ای فسانه گشته و محو از وجود چند افسانه بخواهی آزمود؟
خندمین‌تر از تو هیچ افسانه نیست بر لب گور خراب خویش ایست
تا به کی نوشی تو عشوۀ این جهان؟ که نه غفلت ماند با قانون نه جان
(۶ / ۱۷۱۲-۱۷۰۹)

حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید وعده معشوق، به آن وثاقتی که اشارت کرده بود
و بعضی از شب منتظر ماند و خوابش بر بود. معشوق آمد بهر انجاز وعده، او را خفته یافت،
جیبش پر جوز کرد و او را خفته گذاشت و بازگشت.
این داستان، داستان نسبتاً کوتاهی است که موضوع اصلی آن این است که طالب حق
باید از خواب غفلت بپرهیزد. خواب غفلت که پیام این تمثیل است به تعبیری سبب کم
ارزش شدن درون‌مایه داستان شده است، که آن مرتبه عشق مجازی و عشق حقیقی است.
به تعبیر دیگر آنان که در مرتبه عشق مجازی هستند همیشه در معرض غفلت و غیبت از
معشوق هستند. «تنبیه معشوق و گذاشتن گردو در آستین عاشق، به سبب تنبیه عاشق
است و این که غفلت خود را از یاد نبرد» (متن و شرح مثنوی مولانا، استعلامی: ۲۵۳) در

پایان داستان مولانا به تاویلات عرفانی متوسل میشود تا علت غفلت عاشق را ترسیم کند. آن‌چه در این داستان اهمیت پیدا کرده این است که عاشق گرچه خواب جسمانی بر او غلبه کرده اما دلش بیدار است و با این دل بی‌خواب و بیدار است که مولانا میتواند درباره عشق تاویلهای عرفانی ارائه دهد. بر همین اساس است که میگوید دل هیچ‌گاه دچار غفلت و هجران نمیشود؛ اگرچه تن به واسطه تعلق به خواب و دیگر وابستگیها اسیر غفلت شود. (۶/ ۶۴۲-۵۹۳)

مولانا از داستان اصحاب ضروان در تبیین احوال اهل ایمان استفاده میکنند و خوانندگان را از این که مانند اصحاب ضروان که به سبب توجه به دنیا دچار غفلت شدند، منع میکند. و میگوید ای طالبان ایمان، گوش جانتان را از نسیان و غفلت پاک کنید و مانند اصحاب ضروان مباشید که به سبب توجه به دنیا و اموال آن دچار غفلت شدند و نتوانستند ناله‌های مظلومان را استماع کنند.

کیف یغفل عن ظعین قد غدا من یعاین این مثنوای غدا
اینما قد هبطا او صعدا قد تولاه و احصی عدا
گوش را اکنون ز غفلت پاک کن استماع هجران غمناک کن
(۳/ ۴۸۰-۴۸۳)

در داستان پیر چنگی، با توجه به زمینه داستان، خفته، رمز سالک ناآگاه و خیال زدگان عالم صورت است و «چنگ» نماد و نشانه‌ای از نفس اماره منغم در مشتتهیات نفسانی است، از آن جهت که مانع یاد خدا و سبب غفلت از حق است. انقروی میگوید: «در اینجا مراد از چنگ، نسبت به توبه کنندگان، نفس اماره میشود. باید گفت آن‌چه بین خدا و بنده‌اش حجاب شده است، نفس است... «مراد از فرد خفته، افراد غافل است» (شرح کبیرانقروی بر مثنوی معنوی مولوی. انقروی، ج ۱: ۸۵۹). پیر، که در واپسین سالهای زندگی‌اش حجاب از دیده او کنار رفته و به توبه روی می‌آورد، چنگ را سبب دوری و غفلت خود از خدا میداند که همچون حجابی میان او و حق قرار گرفته است. همان‌گونه که نفس بین خدا و بنده‌اش حائل میشود و همچون راهزنی راه بنده سالک را میزند و او را به بیراهه میکشاند و در نهایت نفس را دلیل بی‌آبرویی و سیه‌رویی خود در برابر حق میداند. چون بسی بگریست و از حد رفت درد چنگ را زد بر زمین و خرد کرد

«شرط تسلیم مرید هم آن است که به احوال و افعال شیخ اعتراض نکند. چراکه وی از راه و رسم منزلها باخبر نیست و حال وی به حال آن خفته میماند که در دهانش مار می‌رود و تا وی را با الزام محنت و تعب به سعی و حرکت واندازد، آن مار از اندرون وی بیرون نمی‌آید... (سر نی، زرین کوب، ج ۲: ۷۰۸)

مولانا در داستان «رنجانیدن امیری خفته‌یی را که مار در دهانش رفته بود» امیر خفته را سمبل انسانهای غافل میدانند:

عاقلی بر اسب می‌آمد سوار	رفت مارای می‌در دهان خفته
آن سوار آن را بدید و می‌شتافت	تا رماند مار را فرصت نیافت
چونکه از عقلش فراوان بد مدد	چند دبوسی قوی بر خفته زد
برد او را زخم آن دبوس سخت	زو گریزان تا به زیر یک درخت

(۱۸۷۸/۲-۱۸۸۱)

در جای دیگری از تمثیل خواب برای بیان غفلت استفاده کرده است:

سر ز خفتن کی توان برداشتن	با چنین صد تخم غفلت کاشتن
خواب مرده، لقمه مرده یار شد	خواجه خفت و دزد شب بر کار شد

(۳۷۰۶-۳۷۰۷/۱)

۳-۳- سمبلهای غفلت در مثنوی معنوی

خواب، نماد غفلت ممدوح و بیداری

مولانا خواب اصحاب کهف را رمزی از حال بیداری اولیاء میدانند، چراکه آنها را از این که آن چه را خلاف حق است باز میدارد و از هماهنگی با دنیای شرک و کفر دقیانوسی باز میدارد.

یقظه‌شان مصروف دقیانوس بود	خوابشان سرمایۀ ناموس بود
خواب، بیداری است چون با دانش است	وای بیداری که با نادان نشست

(۳۸-۳۹/۲)

چشم من خفته، دلم بیدار دان	کار مرا بر کار دان شکل بی
گفت پیغمبر که عینای تنام	لا ینام قلب عن رب الانام
چشم تو بیدار و دل خفته به خواب	چشم من خفته، دلم در فتح باب

(۳۵۴۸/۲-۳۵۵۰)

خواب، نماد غفلت مذموم

بیداری اهل صورت، عین خواب و خواب اهل معنی عین بیداری است:

یقظه آمد نوم حیوانی نماند	انعکاس حس خود از لوح خواند
---------------------------	----------------------------

(۱۵۲۴/۲)

سایه خواب آرد تو را همچون سمر	چون برآمد شمس انشیق القمر
-------------------------------	---------------------------

(۱۱۸/۱)

خوابناکان

تعبیری است از اسیران عالم حس و خفتگان در غفلت و بی‌خبری

رو بر آنها که هم جفت تواند عاشقان و تشنه گفت تواند
پاسبان بر خوابناکان برفزود ماهیان را پاسبان حاجت نبود
جامه پوشان را نظر بر گازر است جان عریان را تجلی زیور است
(۲۵۲۱/۲ - ۲۵۲۳)

چنگ

که در داستان پیر چنگی به آن اشاره شد.

شب

نیم شب می‌زد سحوری را به جد گفت او را قائلی کای مستمد
اولاً وقت سحر زن این سحور نیمشب نبود گه این شر و شور
(۸۴۷ / ۶ - ۸۴۸)

در این ابیات، شب، نماد جهل و غفلت است و مراد این است که آن کس که در تاریکی
جهالت و غفلت به سر میبرد را، سحوری آگاهی و معرفت زدن بی‌فایده است.

پنبه

گرز بر خود زن، منی درهم شکن زآنکه پنبه گوش آمد چشم تن
(۷۳۲ / ۶)

چشم تن، متوجه محسوسات است و غیر آن را نبیند. بنابراین پنبه غفلت گوش است.

پرده

پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
(۷۱ / ۲)

پرده‌های دیده دل، نمادی از غفلت و جهالت است که بینش و بصیرت آدمی را از بین
میبرد. صبر کردن در مقابل نفس و تمایلات و آرزوهای آن، پرده‌های جهل و غفلت را
میدرد.

تخم

روز خفتن کی توان برداشتن با چنین صد تخم غفلت کاشتن
(۳۶۹۲ / ۱)

غفلت به تخم مانند شده است. همان‌طور که تخم را در خاک میکارند تا پرورش یابد و
بزرگ گردد، تخم غفلت نیز چون در دل و قلب آدمی کاشته شود، پرورش یافته و روز به
روز شاخ و برگ تازه میگیرد. بنابراین از ابتدا نایستی این تخم کاشته شود.

۳-۴- سبب غفلت آدمی از نظر مولانا

۳-۴-۱- نفس

عرفا و فلاسفه مسلمان، برای نفس، هفت صفت اصلی برشمرده‌اند که صفات رذیله نفس محسوب میشوند: خشم، شهوت، حرص، حسد، کینه، غرور، جهل و غفلت. البته صفات نفس، به این موارد، محدود نمیشود؛ بلکه صفات فرعی نفس نیز، بسیار است همچون بخل و حساست، کفر و ضلالت، ریا و نفاق، مکر و حيله، هوی و آرزو و غیره که همگی از صفات هفت‌گانه نفس، میزاید. مولانا معتقد است برای شناخت نفس و آفات آن، باید اوصاف نفس را به درستی شناخت. اما وی، ضمن هشدار و تحریک آدمی در مبارزه با اوصاف رذیله نفس، قائل به برکندن و از میان بردن این صفات نیست. مولانا قائل به اعتدال است. وی معتقد است که این صفات را باید در حد اعتدال نگه داشت چرا که نقصان اینها سبب نقصان نفس و بدن است و افزونی اینها سبب نقصان عقل و ایمان شود. بسیاری می‌پنداشتند که برای تهذیب نفس از آلودگیها و پلیدیها، صفات هوا و خشم و شهوت و دیگر صفات مذموم به کلی باید محو شود.

یکی از دلایل غفلت آدمی، نفس است. مولانا نفس را دشمن درونی انسان میدانند که عقل و دین را زایل میکند و انسان را از توجه به خداوند و حقایق امور باز میدارد:

دشمنی داری چنین در ستر خویش مانع عقل است و خصم جان و کیش (۳/ ۴۰۵۸)

نفس با مشغول کردن انسان به امور دنیایی و غوطه‌ور شدن در لذایذ آن، انسان را از خویش غافل کرده، سرگرم خود میسازد و هرچه انسان از خویشتن غافل بماند از مبداء آفرینش خود غفلت میکند و همین امر سبب فراموشی وی نسبت به وظیفه‌اش در مقابل خداوند و از بین رفتن ترس و اندوه از ارتکاب گناه میگردد و زشتی عملکرد خویش را فراموش میکند. (غفلت، بدرالدین: ۴۹)

۳-۴-۲- آرزو

از دیگر دلایل غفلت آدمی، آرزو است. انسانهای آرزومند به سبب غوطه‌ور شدن در آرزوهای دور و دراز و سرگرم شدن در خوشیها، آرزومند زندگی جاویدان میشوند و همین امر سبب غفلت آنها از مرگ و فراموشی آن میشود. مولانا انسان آرزومند را به شخص کر تشبیه میکند که خبر مرگ دیگران را میشنود ولی غافل از مرگ خویش است و آن چنان در غفلت خویش، غرق زندگی این دنیایی است که به مرگ و آخرت نمیاندیشد:

کر امل را دان که مرگ ما شنید مرگ خود نشنید و نقل خود ندید
(۳ / ۲۶۳۰)

مولانا معتقد است که آرزو همچون دانه‌ای است که آدمی را اسیر و گرفتار خود میکند و مقدمه غفلت از وظایف معنوی و عبادی میشود و سبب فساد میگردد:

این جهان دام است و دانه‌اش آرزو درگریز از دامه‌ها روی آر زو
چون چنین رفتی بدیدی صد گشاد چون شدی در ضد آن دیدی فساد
(۶ / ۳۸۳-۳۸۴)

۳-۴-۳- دنیا و آسایش و رفاه

مولانا دنیا و مال دنیا و آسایش و رفاه را از جمله دلایل غفلت میدانند. وی مال را همچون دامی برای انسانهای ضعیف میدانند که آنها را گرفتار خود میکند. چون مال دنیا و به دنبال آن رفاه و آسایش حاصل از آن، شخص را از وظایف بندگی غافل نموده و به مرور زمان، واجبات یکی بعد از دیگری کنار گذاشته میشوند و غفلت تمام وجود انسان را دربر میگیرد. (غفلت، بدرالدین: ۱۴۸)

مال دنیا دام مرغان ضعیف ملک عقبی دام مرغان شریف
(۴ / ۶۴۸)

مال دنیا شد تبسم‌های حق کرد ما را مست و مغرور و خَلق
(۱ / ۳۰۵۳)

۳-۴-۴- گستاخی

مولانا از دیگر دلایل غفلت آدمی را گستاخی در مقابل خداوند و امید بیش از اندازه و بی‌جای وی از معبود میدانند. مولانا غفلت نکوهیده و مذموم را ناشی از گستاخی به حضرت حق میدانند و معتقد است اگر کسی به حضرت حق حرمت قائل شود، غفلت او از میان میرود. و چشم دلش از عوارض نفسانی پاک میشود و میتواند حقیقت را ببیند. مولانا عقیده دارد که غفلت و فراموشی با اظهار عبودیت و بندگی در مقابل معبود شکسته میشود و از بین میرود. بنده‌ای که گستاخ است و تعظیم و بزرگداشت در مقابل خداوند را رعایت نمیکند در واقع غافل است.

غفلت و گستاخی این مجرمان از وفور عفو توسست ای عفولان
دایماً غفلت ز گستاخی دمد که برد تعظیم از دیده رمد
غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته
(۵ / ۴۰۹۸-۴۱۰۰)

مولانا در ادامه با توجه به آیه ۲۸۶ سوره بقره: لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا» بیان میکند که غفلت و نسیان به گونه‌ای گناه محسوب میشود زیرا اگر بنده عظمت و بزرگی خداوند را همواره در نظر داشته باشد هیچ گاه دچار فراموشی و غفلت نخواهد شد و خود را همواره در محضر خداوند خواهد دید:

لا تواخذنا ان نسینا شد گواه	که بود نسیان به وجهی هم گناه
ز آن که استکمال تعظیم او نکرد	ورنه نسیان در نیاوردی نبرد
گرچه نسیان لابد و ناچار بود	در سبب ورزیدن او مختار بود
که تهاون کرد در تعظیم‌ها	تا که نسیان زاد یا سهو خطا

(۵ / ۴۱۰۴-۴۱۰۷)

۳-۴-۵- نعمتهای خداوند

مولانا دلیل دیگر غفلت آدمی را نعمتهای خداوندی میدانند و برای رهایی از آن شکرگزاری در مقابل خداوند را راه چاره و درمان آن معرفی میکند:

نعمت آرد غفلت و شکر انتباه	صید نعمت کن به دام شکر شاه
نعمت شکر کند پر چشم و میر	تا کنی صد نعمت ایشار فقیر
سیر نوشی از طعام و نقل حق	تا رود از تو شکم خواری و دق

(۳ / ۲۸۹۷-۲۸۹۹)

نتیجه‌گیری

سراسر مثنوی مملو از تمثیل است، تمثیلاتی که گاه از امثال سایرهای هستند که در ادبیات و محاوره مشهود و متداول است و گاه آفریده فکر و زاییده طبع سخندان خود اوست.

غفلت از نظر مولانا مفهوم گسترده‌ای دارد، یعنی شامل غفلت از خدا، غفلت از قیامت و ناپایداری دنیا و غفلت از شیطان و وسوسه‌های او میشود و در یک بیان کلی، غفلت از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد. مولانا معتقد است هر فضیلت و رذیلت باید به جای خود به کار رود، وی معتقد است اگر غفلت در جای خود باشد عین حکمت است و هوشیاری اگر در جای خود نباشد عین افت است، به همین سبب وی غفلت (ممدوح) و بی‌خیالی را بنای عالم و نقطه مقابل آن، هوشیاری را آفت معرفی نموده است. غفلت ممدوح، از حکمت و نعمت خداوند است تا به واسطه آن بتواند در این دنیا بماند و زندگی کند، اما این غفلت نباید آن حد باشد که آدمی را از خدا ببرد و آدمی خداوند را فراموش کند.

مولوی غفلت مذموم را ناشی از گستاخی به حضرت حق میدانند و معتقد است هر

رنجی که انسان در این دنیا متحمل میشود آسانتر از دوری حق و غفلت از اوست، این غفلت، موجب کوری دل و بصیرت انسان میشود و مانعی بس بزرگ برای دیدن حقایق است.

مولانا تنها از یک تمثیل برای شرح غفلت ممدوح استفاده کرده است و تمثیلهای زیادی را در بیان توضیح غفلت مذموم به کار برده است. سمبلها و رمزهای غفلت در مثنوی شامل: خواب (برای غفلت ممدوح و مذموم)، چنگ، شب، پنبه، پرده و تخم هستند. مولانا علت غفلت آدمی را در عوامل زیر منحصر میدارد: نفس، آرزو، دنیا و نعمتهای آن، گستاخی و نعمتهای خداوند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ارشاد القلوب الی الصواب (۱۳۷۶) دیلمی، حسن بن محمد، مترجم: علی نهبانندی، قم، انتشارات ناصر
۳. اساس البلاغه (۱۹۸۲ م) زمخشری، محمود بن عمر، به تحقیق الاستاذ عبدالرحیم محمود، بیروت، دارالمعرفه
۴. بحر در کوزه، (۱۳۶۷) زرین کوب، عبدالحسین، تهران، انتشارات علمی
۵. بلاغت تصویر (۱۳۸۶). فتوحی، محمود؛ تهران، سخن.
۶. تمثیل. (۱۳۸۹) مک کوئین، جان؛ مترجم: حسن افشار. مرکز. تهران
۷. جست و جو در تصوف ایران (۱۳۶۹) زرین کوب، عبدالحسین، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر
۸. جواهر الاسرار و زواهر الانوار (۱۳۸۴) خوارزمی، محمد بن ابوبکر، ترجمه محمد جواد شریعت، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر
۹. حکمت و معیشت (۱۳۷۸) سروش، عبدالکریم، جلد دوم، تهران، موسسه فرهنگی صراط
۱۰. در سایه آفتاب، (۱۳۸۰) پورنامداریان، تقی، تهران، سخن
۱۱. رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی (۱۳۷۵). چاپ هفتم. انتشارات علمی فرهنگی. تهران.
۱۲. سر نی (۱۳۶۴) ج ۲، تهران، انتشارات علمی
۱۳. شرح کبیرانقروی بر مثنوی معنوی مولوی (۱۳۷۴). الانقروی، رسوخ الدین اسماعیل. ترجمه عصمت ستارزاده. چاپ اول. زرین.
۱۴. شرح مثنوی، (۱۳۷۳) شهیدی، جعفر؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

۱۵. شرح مثنوی معنوی، (۱۳۶۳) شیرازی، شاه داعی الی الله، به تصحیح محمد نذیر رانجه، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
۱۶. شرح مثنوی معنوی، (۱۳۷۴) نیکلسون، رینولد؛ ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۷. صور خیال در شعر فارسی (۱۳۸۰). شفیعی کدکنی، محمدرضا. چاپ هشتم. آگه. تهران
۱۸. غررالحکم و درر الکلم (۱۳۷۸) آمدی، عبدالواحد بن محمد، مصحح: مهدی رجایی، قم، دار الکتب الاسلامی
۱۹. غفلت (۱۳۸۳) بدرالدین، حسین، تهران، نشر البرز
۲۰. فرهنگ فارسی (۱۳۷۹)، معین، محمد؛ چاپ پانزدهم، تهران، امیرکبیر
۲۱. قواعد المرام فی علم الکلام، (۱۳۹۸ق) البحرانی، کمال الدین میثم، قم، بی جا
۲۲. متن و شرح مثنوی مولانا (۱۳۸۷) استعلامی، محمد، شش دفتر، تهران، سخن
۲۳. مجمع البحرین (۱۳۷۸) الطریحی، شیخ فرید الدین، تنظیم محمود عادل، چاپ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۲۴. مثنوی معنوی، (۱۳۷۱) مولوی، جلال الدین؛ تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، امیرکبیر
۲۵. مولوی نامه (مولوی چه می گوید) (۲۵۳۶) همایی، جلال الدین؛ چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه